



○ نوسفراتو، سمفونی وحشت

○ هنریک گالین

○ کارگردان: فریدریش ویلهلم مورنا

○ ترجمه آتوسا قلمفرسایی

○ نشر نی، ۱۳۸۱

زاده حرکت خون آشام به سوی دوربین است و نه نتیجه‌ی حرکت دوربین... هر بار که خون آشام از دل ظلمت ظاهر می‌شود، حضورش هراس آور می‌نماید. این تأکید بر نور و سایه‌ها موجد حالت تعلیق می‌شود. حالتی که از سوی دیگر زاده‌ی حرکت‌های آرام و متناوب اشیاست: درهایی که آرام باز و بسته می‌شوند، و لرزش‌های ناشی از باد دریای بالتیک»

در آثار مورنا، هر نما کارکردی خاص و معین دارد و با نگاه تماشاگر خود را به طور کامل منطبق می‌کند، به نحوی که به نظر می‌رسد بخشی از فیلم است. حس ترسناک تپه‌های خشک در پیرامون قصر خون آشام با آن محدودیت اغراق‌آمیز یادآور گذرگاه‌های فیلم‌های داوژنکو است

آن چه دوربین مورنا و فریتس آرنوواگنر را برجسته می‌کند، به تصویر درآوردن حس وحشت بود. مورنا فضای ترسناک را به وسیله‌ی حرکت مستقیم بازیگران به سمت دوربین خلق می‌کرد. هیبت ترسناک خون آشام از دورترین نقطه با آرامی آزردهنده‌ای به نزدیک‌ترین نقطه‌ی نمای دیگر نزدیک می‌شود و ناگهان غول آسا به نظر می‌رسد.

مورنا با حرکت کشتی شیخ‌وار سیاه با بادبان‌های کاملاً افراشته که دریای مواج را می‌شکافد و با حسی تهدیدکننده وارد بندر می‌شود و یا با نمایی سربالا هیبت عظیم ضدنور خون آشام دیده می‌شود که

عرض کشتی را طی می‌کند تا به قربانی‌اش برسد که تأثیر حرکت عرضی و توزیع آن در کل صحنه را نشان می‌دهد و یا صحنه حرکت پرتکان دلیجان ارواح که مسافرش را به سرزمین نامیرا می‌برد و یا سرعت وحشتناک تلنبار شدن تابوت‌ها. مورنا بیش از سایر بنیادگران اکسپرسیونیسم از نمایش موجودات بی روح سود برد. از جمله در کشتی بادبانی طوفان زده که مرگ در جای جای آن سایه افکنده و یا ننوی خالی یک ملوان مرده که به آرامی تاب می‌خورد. بلابالاش، نوسفراتو را جریان هوایی سرد از دنیای ماوراء می‌داند. رابین وود نیز نوسفراتو را بهترین و پرقدرت‌ترین تجسمی می‌داند که در سینما می‌توان به آن دست یافت. یک اسطوره‌ی جهانی که برای تجربیات انسانی ضروری است.

نوسفراتو، سمفونی وحشت را به درستی می‌توان از معدود فیلم‌های سینمایی صامت دانست که هنوز هم جذاب و دیدنی و یکی از تثبیت شده‌ترین آثار سینمای دهه‌ی بیست آلمان است. فریدریش ویلهلم مورنا را می‌توان در میان بزرگ‌ترین سینماگران جای داد. فیلم‌های مورنا هنوز دیدنی هستند و کهنه نمی‌شوند و بسیاری از دستاوردهایش همچنان تازه‌اند.

تمامی آثار مورنا اعم از آخرین خنده، طلوع، دختر شهری، تابو، همگی ریشه در فرهنگ اروپای مرکزی دارند. هراس از چیزی ناشناخته، دلهره، ترس و اضطراب و ابهام مبانی زیبایی‌شناسی آثار مورناست. حتی نوسفراتوی هرتسک نیز نتوانست تازگی و جوانی فیلم مورنا را حفظ کند، مورنایی که فیلم خود را هفتاد سال پیش ساخته بود.

عنوان دوم، یعنی سمفونی وحشت، هراس را دستمایه‌ی اصلی فیلم می‌شناساند. در داستان‌های هراس آور گوتیک این خون آشام یافتنی بوده است، اما تأکید بر درد و الم روحی و تنهایی ژرف این خون آشام، از اندیشه‌ی

رمانتیک برمی‌خیزد. ترس و ابهام دو گوهر همزاد وجود این خون آشام هستند. زیگفرید کراکاتور در کتاب از کالیگاری تا هیتلر، معتقد است که این ترسی است که آلمانی‌ها با آن بزرگ شده و نیازمند آن هستند. نوسفراتو به گفته‌ی او تجسم پلیدی‌ها و اقتدار یک جبار است که آلمانی‌ها در آمیزه‌ای از

عشق و نفرت به او می‌نگرند. در مقاله‌ای که از بابک

احمدی درباره این اثر آمده وی با اشاره به اینکه چه رازی در نوسفراتوی مورنا نهفته است که ما غیرآلمانی‌ها هم از دیدن او آمیزه‌ای از ترس، ترحم و حتی دل بستگی را احساس می‌کنیم می‌گوید: «نوسفراتو برخلاف آثار لانگ، لوبیچ و فیلم‌های نمونه‌ی اکسپرسیونیسم در فضای بازساخته شده است. طبیعت نیز در این فیلم بازی می‌کند. تپه‌ها، برف و بادی که بی‌امان می‌وزد سازنده‌ی عنصر فراطبیعی هستند. دکورهای مصنوعی اندک فیلم، برخلاف سنت اکسپرسیونیسم به گونه‌ای طبیعی ساخته شده‌اند و نه در خطوط و ابعادی از شکل افتاده. کار تکوین عنصر فراطبیعی به گونه‌ای شگفت‌آور به خود طبیعت واگذار شده است... هراس